بسم الله الرحمن الرحیم

## طریق دیگر در بیان اشكال و دلیل بر غیریت ماهیت واجب با وجود واجب، كلیت معناى وجود است

 طریق دیگر در بیان اشكال و دلیل بر غیریت ماهیت واجب با وجود واجب، كلیت معناى وجود است. معناى وجود یك معناى كلى و سعى است. البته منظور از كلیتى كه اینها قصد مى‌كنند، كلیت به عنوان طبیعت كلیه است و مرحوم آخوند هم از همین جا به ایشان اشكال وارد مى‌كند.

 وجود عبارت است از (كون فى الاعیان)؛ این كون یا كلّى است یا جزئى است، اگر جزیى است و ما به الخلاف بین وجودات است، بنابراین حملش بر وجودات متخالفه به ما هى متخالفه معنا ندارد؛ و اگر ما به الاشتراك بین وجودات متفاوته هست، بنابراین یا واجب متعال متّصف به این كلى هست یا نیست، اگر نباشد لازمه‌اش این است كه واجب متعال از وجود ساقط بشود، و اگر هست بنابراین این وجود ـ این كون ـ یك امرى است كه زائد بر واجب است و به عنوان ماهیت واجب تلقى مى‌شود. این هم نحوه بیان دیگر براى این اشكالى كه اینها مطرح كردند.

 جوابى كه مرحوم آخوندى مى‌دهند از اول: كه وجود، وجود مطلق باشد، و این وجود مطلق عین الكون فى الاعیان باشد یا غیر كون در اعیان باشد این است كه: این وجود، همان وجود مطلق است و بحثى در عینیت با سایر اعیان و كون در اعیان نیست، و به عبارت دیگر مرحوم آخوند در اینجا مى‌خواهند این مسأله را بپذیرند كه وجود اعیان خارجى، وجود ظلى براى وجود مطلق است. منتهى آن نحوه‌اى كه ما دیروز وارد شدیم با این نحوى كه مرحوم آخوند وارد مى‌شوند فرق مى‌كند. عرض دیروز ما این بود كه وجود مطلق كه از او تعبیر به مقام احدیت مى‌آورند، هیچ منافاتى با مطلق الوجود ندارد، یعنى دو مرتبه در اینجا لحاظ شده و بر اساس مرتبه، عناوین مختلفه‌اى بر آنان اطلاق مى‌شود. آنچه كه در اینجا مرحوم آخوند مطرح مى‌كند عدم تنافى بین وجود مطلق و مطلق الوجود نیست. وجود مطلق را به عنوان یك مرتبه شدت نوریه و شدت وجودیه مى‌دانند كه لازمه این، معالیل و تعیناتى است كه به عنوان ظل و عكس، از این وجود مطلق تراوش پیدا مى‌كند.

 بنابراین در مسأله تشكیك در وجود، این جواب مرحوم آخوند مى‌تواند مطرح باشد و آن اینكه: وجود حق متعال یك وجود مطلق، و در نهایت شدت نوریه است، البته این در نزول در تعینات و نزول ظلّیه خود، عین همان اكوان و تعّنات در خارج خواهد بود و (كفى به فرقا و میزاً)، اینكه در آن مرحله، عین حقیقت وجود باشد و ذات واجب عین آن ذات موجود باشد، اما در مراتب ظلیت و مراتب تعینات به واسطه قصور اینها از آن مرتبه شدیت، ماهیت بپذیرد، یعنى نفس القصوره ماهیه و نفس الحدّیه ماهیه بنابراین، با توجه به این مطلب دیگر اشكالى هم در اینجا باقى نمى‌ماند.

 یعنى در واقع اینها همه ظل براى او هستند و ظل همان حكم ذو الظل را از نقطه نظر حقیقتش دارد، ولى حكم او را از نقطه نظر شدّت و قصور نوریه ندارد. ولى ذو الظل حكم او را از نظر حقیقتش دارد چون غیر از حقیقت چیز دیگرى براى او نیست، و حكم او را از نقطه نظر نقصانش ندارد. بنابراین با توجه به این مسأله، این معنا هم روشن مى‌شود.

 مرحوم آخوند در اینجا چیز دیگرى مى‌خواهند بفرمایند. مى‌فرمایند: اگر منظور اینها از اینكه مى‌گویند وجود زائد بر ذات است، آن معناى مشترك است؛ حقیقت قضیه در اینجا آن مصداق وجود بود نه وجود مشترك. حالا اگر آن معناى وجود مشترك بود، اشكالى ندارد اشكال ندارد كه وجود به معناى مفهوم مشترك زائد بر واجب متعال باشد. همانطور كه بر همه زائد است؛ آن از باب اینكه بر همه اطلاق موجود مى‌كنیم، زید موجود، الله موجود، به وجود مشترك؛ اشتراك در همان مفهوم عام است و این اشكال ندارد، و از نظر نسبت هم كیفش خوب مشخص است. در آنجا چون این وجود مشترك بمصداقه عین ذات است وجوب بر این حمل مى‌شود، هذا الوجود المشترك بالنسبه الیه واجب و هذا الوجود المشترك بالنسبه إلینا ممكن این بخاطر صرف نظر از مصداق است. یعنى ایشان مى‌خواهند بگویند: اگر بحث را روى مصداق مى‌برید وجود حق عین ذات اوست و ماهیت ندارد، اگر بحث روى مفهوم وجود است كه بر همه صادق است، بر ذره صادق است و بر مبدأ همه عالم و ممكنات كه بارى تعالى است بر او هم صادق است. اگر روى این حساب باشد بسیار خوب، ما بر همه اطلاق وجود مى‌كنیم، و مى‌گوئیم الله موجود؛ منتهى از نقطه نظر مصداقى این موجودٌ چون مصداقش عین ذات است لذا كیف در این انتساب موجودٌ به إله، كیف ضرورت و وجوب مى‌شود و چون مصداق این وجود در بقیه ممكنات بالغیر است لذا اطلاق این موجود بر بقیه بالإمكان مى‌شود. اما در هر صورت فرقى در مسأله نمى‌كند

 مطلب دیگر كه ایشان مى‌فرمایند جواب از این اشكال دیگر بود كه: شما آمدید گفتید كه وجود كلى است، كلى به چه معنا؟ كلى به معناى ما به الاشتراك، كه از آن تعبیر به جنس مى‌آوریم كه نیست؛ یا كلى است كه جزء المشترك بین ماهیات مختلفه الحقائق است یا تمام الماهیه است كه در صورت اول جنس است و در صورت دوم نوع خواهد بود، نه! در اینجا وجود به معناى سعى است، نه به معناى كلى است. وقتى كه وجود به معناى سعى شد، یعنى یك مفهوم مشترك سعى كه نه جز دارد و نه تمام الماهیه یك شیء را تشكیل مى‌دهد، بنابراین اصلًا این از دایره مقولات خارج خواهد بود و در بحث كلى نمى‌آید كه بخواهیم بگوئیم زائد بر ذات است، پس ماهیت است.

 كه نكته دیگرى كه در كلام مرحوم آخوند است همانطور كه مرحوم شیخ در كتاب مباحثاتشان، و همچنین در تعلیقات بر این مطلب دلالت مى‌كنند، این است كه: وقتى قرار بر این باشد كه وجود عین ذات واجب باشد، بنابراین بنا بر تعبیر نحویین كه مشتق را حمل مى‌كند بر ذاتى كه متصّف به یك صفتى است و آن ذات داراى وصفى است كه خارج از آن ذات و جداى از آن ذات است و ذات معروض براى این وصف خواهد بود، پس ـ بنابراین در اینجا نباید اشتباه بشود ـ اطلاق واجب بر واجب متعال نه به معناى ذاتى است كه وجود عارض بر او شده و آن ذات معروض براى وجود واقع شده، نخیر! این اطلاق یك اطلاق مجازى است و در تعبیر از واجب اطلاق مى‌آید در صورتى كه اینطور باشد؛ و اگر ما این واجب را به معناى ذاتٌ ثبت له الوصف نگیریم بلكه به معناى نفس الوصفیه بگیریم كه همان وجوب باشد، دیگر در این صورت واجب مجاز نخواهد بود.

 در هر صورت چه بنابر اصطلاح نحویین، اگر ما واجب را به (ذاتٌ ثبت له المبدأ و الوجوب) بدانیم، این اطلاق واجب به عنایت و مجاز بر واجب متعال حمل مى‌شود. چون در واجب متعال ذاتى نیست بلكه ذاته عین وجوده و وجوده عین إنیته؛ و اگر نه بنا بر اصطلاح دیگر كه واجب را نفس الاشتقاق و نفس المبدأ مى‌دانند، منتهى نفس المبدئى كه متدلّى به نسبت فاعلیت یا نسبت مفعولیت است یا متدلّى به ازمنه است، اگر این طور باشد بنابراین ذاتى دیگر در اینجا وجود ندارد، بلكه واجب الوجود یعنى الوجود الذى ثبت له الوجوب، الوجود الذى انتُزع منه الوجوب، یا الوجوب الذى هو عین الوجوب این معنا، معناى واجب مى‌شود، در اینجا دیگر مجازیتّى نخواهد بود.

 البته در اینجا باز هم صحبت هست، اگر دوستان مطالعه كردند، من دو سوم مطالب را در این بحث حذف كردم، هم در عبارات شیخ باصطلاح من نظر دارم و هم در دفاعى كه مرحوم آخوند از این مطالب كرده.